

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com National and Revolutionar Characters	afgazad@gmail.com شخصیت های ملی و انقلابی
--	---

حزب کار ایران (توفان)
۲۵ سپتمبر ۲۰۲۴

ستالین پرچم است و مجدداً به پا می خیزد

(بخش چهارم)

توضیحات

مقاله ای را که از نظر خوانندگان گرامی توفان می گذرد به قلم رفیق فریدون منتقمی است که به یاد او منتشر می کنیم. این مقاله محصول یادداشت‌های پراکنده رفیق فریدون منتقمی است که از سال ۱۳۶۵ خورشیدی در فرصت هائی که در اختیارش قرار گرفته بود قلم زده است. این یادداشت‌های خطی در زمینه‌های گوناگون دوران زندگی ستالین برشته تحریر در آمده است.

پیشرفت فنون و تجهیز کامپیوتر با زبان فارسی کار این نگارش را تسهیل کرد زیرا نویسنده موفق شد یادداشت‌های پراکنده و مجزا از هم را با پیدایش این شرایط جدید در جای مناسب خویش بگنجانند و بتدریج کار تدوین و تنظیم یک سند تاریخی را که به صورت روزانه تکمیل می شود آغاز کند. اینک به بخش چهارم مقاله توجه فرمائید!

خروشچف جاعل اگر فراموش کاری را پیشه نمی ساخت، می‌دانست که شخص وی بود که در جنوری ۱۹۳۷ در تظاهرات توده‌ئی که در مسکو برگزار شد، دقیقاً همان اشخاصی را که به ستالین حمله می کردند به حق مورد سرزنش قرار داد و گفت: «حمله آنها به رفیق ستالین به معنای حمله به آموزش مارکس، انگلس و لنین است».

همین خروشچف که امروزه جانش از دست «کیش شخصیت ستالین» به لب رسیده بارها و بارها ستالین را ستوده و گفت: «ستالین دوست و هم‌رزم نزدیک لنین کبیر»، «بزرگ‌ترین نابغه، آموزگار و پیشوای بشر»، «مارشال کبیر پیروزمند»، «دوست صادق مردم» و «پدر معنوی ما» بود.

همین خروشچف که علیه «جعل» تاریخ به پا خاسته و گویا امروز حقایق را برملا می کند و اتهاماتش به ستالین به هیچ وجه قابل رسیدگی و کنترل نیست، در ۶ جون ۱۹۳۷ در پنجمین کنفرانس حزبی ایالت مسکو گفت: «حزب ما مسلماً بی رحمانه گروه بندی راهزنان خائن را در هم شکسته و تمام دارودسته تروتسکی راست را از روی زمین برخواهد انداخت ضامن این رهبری استوار کمیته مرکزی حزب ما، رهبری پایدار پیشوای ما رفیق ستالین می باشد. ما کلیه دشمنان را بدون استثناء از بین خواهیم برد، اجساد آنان را سوزانده و خاکسترشان را به باد خواهیم داد».

همین خروشچف که آن روز مدارک دیگری له ستالین و در تقبیح دشمنان سوسیالیسم ارائه می داد و می خواست بی رحمانه گروه بندی راهزنان خائن را درهم شکند و اجسادشان را خاکستر کند، امروز اشک تمساح می‌ریزد و اسنادی

ارائه می دهد که گویا له متهمین است. خروشچف در ۸ جون سال ۱۹۳۸ در چهارمین کنفرانس حزبی ایالت کیف گفت: «یاکیریاها، بالیتسکیها، لیوچنگها و زاتونسکیها و سایر عناصر پلید می خواهند ملاکین پولندی را به اوکرائین وارد کنند و می خواهند فاشیستها، ملاکین و سرمایه داران المانی را بدین جا داخل سازند ... ما دشمنان بسیار زیادی را از بین بردیم ولی هنوز تمام دشمنان را نابود نساخته ایم و بدین جهت باید هوشیاری خود را بالا ببریم. ما باید به طور محکم این سخن رفیق ستالین را به خاطر داشته باشیم: دشمن، جاسوسان و خرابکاران را بدین جا خواهد فرستاد.»

حال به کدام اظهارات خروشچف می توان باور داشت؟ خروشچفی که از پرونده سازی زمان ستالین می نالد و حال آن که خود از مجریان قطعی آن بوده است و یا خروشچفی که غسل تعمید کرده است و از ترس مردم شوروی گزارش سری اش را برای سازمان جاسوسی امریکا می فرستد؟ در گزارش مخفی خود به کنگره بیستم می آورد: «بریا، آن دشمن غدار حزب و عامل دستگاههای جاسوسی بیگانه که در سازمان دادن انواع اعمال پلید و شرم آور نقشی بسیار زشت و کثیف بر عهده داشت ... توانست در حزب و دستگاه دولت به مقامهای بسیار عالی چون عضویت دفتر سیاسی (پولیت بورو) کمیته مرکزی و معاونت اول شورای وزیران اتحاد شوروی دست یابد.»

شگفتا! اگر اتهامات این دلقک را بپذیریم باید اعتراف کنیم که خروشچف نیز امکان نفوذ عمال دشمن را در مقامات بالای حزبی نفی نمی کند! برای وی مالنکف، گاکانوویچ، مولوتف و ... همه عمال نفوذی دشمن در دستگاه رهبری حزب بودند. اگر در دوران ستالین برای متهمین دادگاه علنی تشکیل می دادند، در دوران خروشچف حداقل به این «ظاهر سازی» نیز دست نزدند که خوانندگان به صداقت گفتار خروشچف باور کنند. اگر همه پرونده های سابق جعل و تحریف است، از کجا که اسناد منتشره از طرف خروشچف جعل و تحریف نباشد؟ خروشچفی که ۱۸۰ درجه حرفهای خود را عوض کرده، تا چه حد واقعاً قابل استناد است؟ کدام خروشچف صادق و حقیقت گو می باشد؟ خروشچف ۱۹۳۷ و یا خروشچف ۱۹۵۶؟

خروشچف کار کینه توزی به ستالین را به آنجا رساند که در نطق رادیویی خود در مسکو مؤرخ نوزدهم جولای ۱۹۶۴ چنین اظهار داشت: «ستالین به شیوه خود انقلابیون قدیمی را محو و نابود می کرد. ما به خاطر این خود سری، او را محکوم می کنیم. ... گروهی بی جهت تلاش می کنند، دستگاه رهبری کشور ما را تغییر دهند. آنان از همه جنبانهای ستالین حمایت و پشتیبانی می کنند. ... هیچ کس را یارای آن نیست که گناهکار را بی گناه جلوه دهد. ... هرگز به شستن، زنگی را نمی توان سپید کرد. (کف زدنهای) در تاریخ بشر، جباران ستمگر بسیار بوده اند، اما همه آنان با ضربت تیر از میان رفتند و نابود شدند. چون حاکمیت خویش را به زور تیر بر جامعه تحمیل کردند.»

تمام ارزیابی خروشچف درباره ستالین در همین دو جمله اخیر خلاصه می شود. وی تئوری «تیر» و «زنگی به شستن نگرده سپید» را به جای تئوری مبارزه طبقاتی جا می زند و کار یک ارزیابی علمی را به دلخوری های شخصی و تسکین کینه انتقام جویانه خود از ستالین می کشاند و نام مبارزه با کیش شخصیت ستالین بر آن می گذارد. خروشچف «کیش شخصیت ستالین را علم کرد تا رویونیسم بریزد، ستالین را کوپید تا دیکتاتوری پرولتاریا را بکوبد، تا لنینیسم را بکوبد، تا آب به آسیاب امپریالیسم بریزد، ضد انقلاب را در یوگسلاوی و هنگری تقویت کند، انترناسیونالیسم پرولتری را به نوکرمنشی بدل گرداند و بی جهت نیست که سالهاست احزاب رویونیستی اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و ... به صراحت دیکتاتوری پرولتاریا و لنینیسم را منسوخ شده، اعلام کرده و به دور افکنده اند.

خروشچف دلقک و جاعل، ستالین را متهم می کرد که در مقام دبیرکل «به سوء استفاده از قدرت» مبادرت می ورزد. کدام قدرت؟ مگر قدرت مافوق طبقاتی نیز وجود دارد؟ قدرت پرولتری یا قدرت بورژوائی؟ مگر می شود مقوله قدرت را از مبارزه طبقاتی تفکیک کرد؟ آیا ستالین برای انجام دزدی و فساد، برای زندگی تجملی؟ برای کلاهدرداری و مال

اندوزی از قدرت خویش استفاده می کرد؟ آیا ستالین که اندیشمند بزرگ با منطقی شکننده بود و کسی را یارای مقابله فکری با وی نبود از کسی هراس داشت که کرسی «قدرت» وی را متزلزل بکند که منجر به سوء استفاده وی از قدرت شود؟ انگیزه ستالین در «سوءاستفاده از قدرت» چه بود؟ خروشچف پاسخی برای این امر مهم که به ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا باز می گردد ندارد.

یا باید به «تئوری احمق و ابله و دیوانه» متوسل شود و یا باید بر دانش طبقاتی مارکسیستی لنینیستی اتکاء کند. وی ترجیح می دهد گرد و خاک کند و خاک بپاشد و آشفته فکری ایجاد کند و فضائی مسموم از اتهام و تهدید فراهم آورد. سوء استفاده از قدرت در زمان خروشچف و برژنف شروع شد. سوءاستفاده از قدرت، داماد خروشچف را مدیر روزنامه «ایزوستیا» کرد، فرول کوتسلف (.....) رشوه خوار و دزد را، دست راست خروشچف، معاون نخست وزیر و دبیر کمیته مرکزی حزب «کمونیست» نمود و دختر برژنف و داماد وی را عضو باند مافیائی «زندگی شیرین» نمود و به دستگاه دولتی رخنه داد. اگر در زمان ستالین هر کس می توانست با وی علی رغم نظر مخالف به بحث و تبادل نظر بشیند و تمام تاریخ پرافتخار حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی گواه آن است، در زمان بعد از ستالین، سر همه مخالفان را به زیر آب می کردند و به عنوان «ستالینیست» از کار برکنار کرده و یا تبعید می نمودند. خروشچف جنایات خویش را به رفیق ستالین نسبت می دهد.

ستالین تئوریسین بزرگی بود. وی آن چنان مستدل، منطقی به بیان نظریات می پرداخت که مخالفان را از هر نظر خلع سلاح می کرد. وی بوخارین و ترنسکی را در عرصه مبارزه نظری از میدان مبارزه بدر کرد و پوزه آنها را به خاک مالید، نظریات انحرافی زینویف و کامنف را در عرصه مبارزه ایدئولوژیک به انزوا کشانید و بی اعتبار کرد. حزب یک صدا پس از یک بحث عمیق و گسترده دموکراتیک در پشت ستالین قرار گرفت. اپوزیسیون بی پلاتفرم و بی برنامه شد. حرفی برای گفتن نداشت. کارش به خرابکاری و تروریسم کشید.

ادامه دارد.